



رستاخیز مسیح ، عید بزرگ همه مسیحیان جهان

به مرگ و رستاخیز وی است با کمال اطمینان و شجاعت انجام دهد ، لوقای قدیس در کتاب اعمال رسولان یادآوری می کند که اولین پیامی را که رسولان پس از دریافتن روح القدس به مردم اعلام کردند پیام مرگ و رستاخیز عیسی مسیح بود. پطرس رسول خطاب به یهودیان گفت: «ای مردان اسرائیلی به این سخنان گوش دهید ، عیسی ناصری مردی بود که مأموریتش از جانب خدا به وسیله معجزات و نشانه هائی که خدا توسط او در میان شما انجام داد به ثبوت رسید... شما این مرد را ... بوسیله کفار به صلیب میخکوب کردید و کشتید. اما خدا او را زنده کرد و از عذاب مرگ رهائی داد زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگ خود نگهدارد» (کارهای رسولان باب ۲ آیه ۲۲-۲۴)

دوستان عزیز: یکی از ویژگیهای عید رستاخیز مسیح این است که هر سال در فصل بهار قرار می گیرد ، فصل بیداری و زنده شدن طبیعت ، فصل شکوفا شدن گلها و نمو کردن بذرها و تخمه ها که در بطن زمین کاشته شد ، فصل طولانی شدن روز و کوتاه شدن شب که به معنی پیروزی نور بر تاریکی می باشد. همچنین برای ما مسیحیان برگزاری عید رستاخیز مسیح و مخصوصاً مشارکت ما در مراسم کلیسای مقدس که بدین مناسبت برگزار می گردد باید منشاء یک تحول و بیداری عمیق در زندگی ما باشد. هر سال این رویداد با شکوه و وصف ناپذیر که زیباترین و بزرگترین عید همه مسیحیان است ما را دعوت می کند تا عیسی رستاخیز شده را بهتر و عمیقتر بشناسیم و او را محبت نماییم. ایشان برای کسانی خود را ظاهر می کند که همانند مریم مجدلیه و دیگر رسولان در جستجوی او هستند و آرزوی ملاقات او را دارند. (رجوع می شود به انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۱۱-۱۸). و نیز برای کسانی خود را می شناساند که

دوستان گرامی ، همانند سالهای گذشته امسال نیز بمناسبت برگزاری عید با شکوه رستاخیز خداوندان عیسی مسیح ، پدر مقدس آسمانیمان را از صمیم قلب شکر و سپاس گوئیم. مایه خوشحالی است که همه مسیحیان جهان این عید را جشن می گیرند و گرامی می دارند و از این راه ایمان خود را به عیسی مسیح نجات دهنده بشریت اعلام می کنند. رویداد زنده شدن مسیح پس از مرگ رویدادی است بی نظیر و استثنائی که برای هیچ کدام از اولیا و انبیای خدا رخ نداده است ، آنان مثل همه انسانها مُردند. تنها مسیح است که بعد از اینکه روی صلیب میخکوب شد روز سوم از قبر برخاست و با برخاستن او حقانیت پیام و رسالت خود را به ثبوت رسانید ، بهمین دلیل ایشان می فرمایند: «من راه ، حیات و حقیقت هستم» (انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۶) پولس رسول رستاخیز مسیح بعنوان مهمترین حقایق انجیل را می داند ، در رساله اول به قرنطیان می گوید: «اما در حقیقت مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی است که از میان مردگان برخاسته است» (باب ۱۵ آیه ۲۰).

تاریخ بشریت به ما میآموزد که انسان در هر زمان و مکان از مرگ هراس داشته و تلاش کرد تا اینکه مرگ را از او دور کند اما به آرزویش نرسید. رستاخیز مسیح آرزوی انسان را جهت نجات از مرگ ابدی و دست یافتن به زندگی جاودانی را به تحقق رسانید. عیسی رستاخیز کرده به عنوان نوبه همه انسانها نزد پدر آسمانی زنده است ، بهمین دلیل رستاخیز ، پایه ایمان همه مسیحیان به مسیح پسر خدا و سرچشمه زندگی نوین و فناپذیر می باشد که توسط راز تعمید مقدس به ما عطا شده است. عیسی رستاخیز کرده تا ابد در کلیسایش حضور حقیقی را دارد تا اینکه با فیض او بتواند مأموریت خود را که شهادت دادن

همانند دو تا شاگرد عمواس به کلام او گوش می دهند و با او نان را تقسیم می کنند یعنی در راز قربانی مقدس که به یاد بود مرگ و رستاخیزش برگزار می شود شرکت می نمایند. (رجوع شود به انجیل لوقا باب ۲۴ آیه ۱۴-۳۵). از یاد نبریم که ایمان به عیسای رستاخیز شده فیضی است از روح القدس بدین معنی که عقل و دانش انسان از درک این حقیقت جاودان و فوق الطبیعی را عاجز می ماند ، پس با قلبی فروتن از او بخواهیم تا اینکه زندگی ما را با نور همیشه تابان این راز عظیم رستاخیز مسیح منور سازد تا چنانکه او فرموده است نور جهان باشیم. «شما نور جهان هستید... نور شما باید در برابر مردم بتابد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را ستایش نمایند» (انجیل متی باب ۵ آیه ۱۴-۱۶).

عید رستاخیز پر جلال خداوندمان عیسی مسیح را به همه شما عزیزان تبریک و تهنیت می گویم.

خدمتگزار شما

+ رمزی گرمو

اسقف اعظم کلیسای آشوری - کلدانی کاتولیک تهران

سرودی قدیمی در وصف رستاخیز عیسای مسیح

عیسای مسیح ، پادشاه ما برخاسته است
شیپور نجات بر صدا در آورید
ای زمین ، منور به جلال شادی کن
از پرتو پادشاهت درخشان شو
مسیح فاتح شده است ، تو از جلال سرشار گشته ای
تاریکی برای همیشه محو می شود
شاد باش ای کلیسا ، مادر ما ، در جلال وجد کن
منجی رستاخیز کرده بر تو می درخشد
بگذارید این مکان از شادی به صدا در آید
و سرود پر قدرت همه امت خدا در آن انعکاس یابد.

بدنبال چه کسی می گردی؟

سحرگاه روز سوم ، گروهی از زنان به سمت خارج از شهر اورشلیم براه افتادند. با قدمهای تند و قلبی پر غم ، هر کدام ظرفی بدست داشته تا جسم مسیح عیسی را تدهین نماید. هنوز تاریک بود ، هوا سرد و مرطوب ؛ زنان ساکت حرکت می کردند. دقیقاً می دانستند قبر مسیح کجاست چون هنگامی که او را در آرامگاهش می نهادند ، از دور ، ناظر همه چیز بودند: آری ، شب عید فصح بود ، شب شنبه! اما عید دیروز بود و امروز می توانستند بر سر قبر بیایند. اما فکر اینکه چطور آن سنگ بزرگی که جلوی آرامگاه عیسی غلطانیده شده می بایست جابجا شود ، برایشان معما بود. در ثانی در مقابل آرامگاه عیسی ، سربازان رومی به نگهبانی گذاشته شده بودند: براستی چطور می شد آن سنگ را از جلوی آرامگاه غلطاند؟! بین ایشان و عیسی ، یک سنگ عظیم بود ، یک مانع بزرگ اما با وجود این افکار ، زنان عطریات بدست می دویدند. به محض اینکه به قبر می رسید ، متوجه می شوند که نگهبانان نیستند و سنگ هم از جلوی قبر غلطانده شده است. حالا دیگر در قبر باز است. وارد شدند و در نهایت شگفتی دیدند که جسد عیسی نیست! زنان که فکر می کردند بر سر قبر مرده آمده اند ، حالا با راز زندگی مواجه می شوند- آنان آمده بودند تا جسدی را تدهین کنند ، اما با عیسی رستاخیز کرده ، ملاقات می کنند. براستی ملاقات با عیسی رستاخیز کرده همیشه همراه با شگفتی و شعف بی نهایت است. خدا با خواندن پسرش از مرگ به زندگی ما شگفتی بی پایانی به جهان هدیه داد. در انجیل یوحنا ملاقات مریم مجدلیه با عیسی رستاخیز کرده را می خوانیم. یوحنا رسول نوشته است که مریم عطریات بدست داشته بلکه تأکید او بر اشک های این زن در مقابل قبر خالی مسیح بود. قبر خالی باعث برداشت های متفاوتی می شود و حتماً کسی را بسوی این فکر که رستاخیزی در کار است ، هدایت نمی کند. مثلاً کاهنان و کاتبان یهود که در حقیقت با عیسی و پیروانش دشمنی می کردند ، می خواستند به مردم بقبولانند که جسد عیسی توسط شاگردانش دزدیده شده است. مریم مجدلیه هم در کنار قبر خالی فکر می کرد کسی جسد عیسی را جابجا کرده باشد. کما اینکه به فرشته ای که می پرسد: ای زن ، چرا گریه می کنی؟ مریم پاسخ می هد: جسد آقایم را برده اند و نمی دانم او را کجا گذاشته اند. محبت مریم مجدلیه به عیسی صادق و عمیق است زیرا اشک هایش و اصرار ماندن در مقابل قبر خالی عیسی ، آن را نشان می دهد. هم مریم مجدلیه و هم زنان دیگری که به سر قبر آمده بودند ، فکرشان بسوی جسد بی جان عیسی مسیح است که فکر می کنند شاید توسط کسی جابجا شده باشد ؛ و مریم مجدلیه بر سر قبر مانده تا بالاخره جسد آقایم را بیابد. مریم از عیسی شفا یافته بود ، مریم از عیسی زندگی نو یافته بود ، مریم از عیسی خوش نامی یافته بود ... و حالا حاضر بود برای یافتن جسد عیسی هر کاری بکند... مریم در جستجوی استادش بود با همان تصویری که از گذشته داشت. بنابراین وقتی با عیسی رستاخیز کرده مواجه می شود فکر می کند باغبان است و او را نمی شناسد. حالا دیگر موضوع کنار زدن یک تخته سنگ نیست ، حالا با انبوه فکر و تصور یک انسان طرف هستیم که نمی تواند چیزی غیر از آن را بپذیرد.

* "برگشتن" به سوی حقیقت

مسیح رستاخیز کرده از مریم مجدلیه می پرسد: ای زن چرا گریه می کنی؟ بدنبال چه کسی هستی؟ این کار عیسی برای اینست که آرام آرام مریم مجدلیه را متوجه واقعیت جدیدی کند که با آن مواجه است. سعی می کند ایمانش را جهت صحیحی بدهد. بجای اینکه آنقدر غمگین باشد و گریه کند ، به عظمت رحمت خدا بنگرد و از شادی حضور الهی مسیح مملو گردد. می بایست تجربه احساسی و مملوی گذشته را کنار نهاد و به اعماق ایمان راه یافت. باید راه "برگشتن" را بیابیم یعنی جاده حقیقی ایمان ، همان ایمانی که میوه و هدیه مسیح رستاخیز کرده به پیروانش است. بدنبال مسیح و خداوندمان باشیم و او را در قلب و خانه ایمان نگه داریم. عیسی رستاخیز کرده بسوی خانه پدر است و ما را نیز در همین جهت هدایت می کند. عیسی رستاخیز کرده مریم مجدلیه را به اسم صدا می کند- بلی خداوند ما هر کدام از ما را به نام می خواند ، بارها و بارها ، و هر بار منتظر می ماند تا ما بسوی او برگردیم. خالق ، مخلوقاش را بنام می خواند تا آنها را حیات نوین عطا کند. مریم مجدلیه با "برگشتن" اش بسوی مسیح رستاخیز کرده ، می آموزد که ایمان داشته باشد و مهر بورزد. عیسی به مریم مجدلیه اجازه نمی دهد که به او دست بزند و فوراً او را بسوی شاگردانش می فرستد تا مژده رستاخیز عیسی را اعلام کند. و بالاخره مریم مجدلیه از نو می دود اما این بار به طرف شهر و نه آن را گریه بر جسم بی جان بلکه برای اعلام مژده برخاستن از مرگ! براستی آنانی که با درد و رنج فراوان بسوی قبر می دویدند و افکار مشوشی داشتند ، اکنون بسوی اقوام مختلف می دوند و با شادی فراوان پیروزی زندگی بر مرگ را اعلام می کنند.



"سلام بر شما باد! بروید و به شاگردان من بگوئید که به جلیل بروند و مرا در آنجا ملاقات خواهند کرد."

دیگر گریه نکنید!

* عیسی برآستی از مرگ برخاسته است

نگهبانان قبر خالی عیسی بسوی شهر دویدند و آنچه را که دیده بودند به سران کاهنان تعریف کردند. اما سران کاهنان برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم به رستاخیز عیسی از مرگ، به نگهبانان پول دادند و گفتند که بروید به مردم بگوئید که جسد عیسی را شاگردانش دزدیدند. ولی شاگردان عیسی به جلیل رفتند، وقتی او را زنده دیدند به زمین افتادند. عیسی به ایشان گفت: بروید و این خبر خوش را به همه مردم بدهید و من تا آخر زمان با شما هستم.

عیسی بر روی صلیب مُرد. زندگی او بر روی زمین تمام شد. اما همه چیز تمام نشده چون سه روز بعد دوستانش او را زنده دیدند. عیسی مسیح از مرگ برخاسته است.

بعد از مرگ عیسی، شخصی بنام یوسف رامه ای که از دوستان عیسی بود، همه کارهای لازم را انجام داد: او جسد عیسی را که بر صلیب آویخته بود، تحویل گرفت، آن را در پارچه پیچید و در قبر تازه ای نهاد. بعد سنگ بزرگی بر در قبر غلطاند و رفت.

اما سران کاهنان می ترسیدند که شاگردان عیسی بیایند و جسد عیسی را بدزدند به همین دلیل دستور دادند نگهبانان بر در قبر پاسپانی کنند.

اولین روز هفته، در ساعت اول روز، مریم مجدلیه به همراه زن دیگری که نام او هم مریم بود، بر سر قبر آمدند. ناگهان زمین لرزه ای رخ داد و فرشته خدا برایشان ظاهر شد. او سنگ بزرگ را از در قبر غلطانید و بر آن نشست. نگهبانان از ترس بر زمین افتادند. فرشته خدا به زنان گفت: نترسید! می دانم که بدنال عیسی هستید، او که بر صلیب مرد. دیگر اینجا نیست، زیرا از مرگ برخاسته است، همانطور که به شاگردانش قول داده بود. بیایید و جای خالی او را در قبر ببینید... حالا بروید و به شاگردانش این خبر خوش را برسانید که او از مرگ برخاسته است. زنان، پر از شادی دویدند تا این خبر را به شاگردان عیسی برسانند.

اما عیسی به ملاقات ایشان، بر سر راهشان آمد:

همسر من نواز با صدای بلند گفت ، تا کی می خواهی سرتو توی روزنامه فرو کنی؟ میشه بیای و به دختر جونت بگی غذاشو بخوره؟ شوهر روزنامه رو به کناری انداخت و بسوی آنها رفت.

تنها دخترم آوا بنظر وحشت زده می آمد. اشک در چشمهایش پر شده بود. ظرفی پر از شیر برنج در مقابلش قرار داشت. آوا دختری زیبا و برای سن خود بسیار باهوش بود. گلویم رو صاف کردم و ظرف را برداشتم و گفتم ، چرا چند تا قاشق گنده نمی خوری؟

فقط بخاطر بابا عزیزم. آوا کمی نرمش نشان داد و با پشت دست اشکهایش را پاک کرد و گفت: باشه بابا ، می خورم ، نه فقط چند قاشق ، همشو می خورم. ولی شما باید ... آوا مکث کرد.

بابا ، اگر من تمام این شیر برنج رو بخورم ، هرچی خواستم بهم می دی؟

دست کوچک دخترم رو که بطرف من دراز شده بود گرفتم و گفتم ، قول میدم. بعد باهاش دست دادم و تعهد کردم ناگهان مضطرب شدم. گفتم ، آوا ، عزیزم ، نباید برای خریدن کامپیوتر یا یک چیز گران قیمت اصرار کنی . بابا از اینجور پولها نداره ، باشه؟

نه بابا ، من هیچ چیز گران قیمتی نمی خوام. و با حالتی دردناک تمام شیر برنج رو فرو داد.

در سکوت از دست همسر من و مادرم که بچه رو وادار به خوردن چیزی که دوست نداشت کرده بودن عصبانی بودم . وقتی غذا تمام شد آوا نزد من آمد. انتظار در چشمانش موج می زد. همه ما به او توجه کرده بودیم. آوا گفت: من می خوام سرمو تیغ بندازم. همین یکشنبه

تقاضای او همین بود.

همسر من جیغ زد و گفت: وحشتناکه ، یک دختر بچه سرشو تیغ بندازه؟ غیر ممکنه ، نه در خانواده ما ، و مادرم با صدای گوشخراشش گفت: فرهنگ ما با این برنامه های تلویزیونی داره کاملاً نابود میشه.

گفتم ، آوا ، عزیزم ، چرا یک چیز دیگه نمی خواهی؟ ما از دیدن سر تیغ خورده تو غمگین می شیم. خواهش می کنم ، عزیزم ، چرا سعی نمی کنی احساس ما رو بفهمی؟

سعی کردم از او خواهش کنم ، آوا گفت: بابا ، دیدی که خوردن اون شیر برنج چقدر برای من سخت بود.

آوا اشک می ریخت ... و شما به من قول دادی تا هرچی می خوام بهم بدی . حالا می خواهی بزنی زیر قولت.

حالا نوبت من بود تا خودم رو نشون بدم. گفتم ، مرده و قولش. مادر و همسر من با هم فریاد زدن که ، مگر دیوانه شدی؟

نه ، اگر به قولی که می دیم عمل نکنیم اون هیچوقت یاد نمی گیره به حرف خودش احترام بذاره. آوا ، آرزوی تو برآورده می شه.

آوا با سر تراشیده شده صورتی گرد و چشمهای درشت زیبایی پیدا کرده بود.

صبح روز دوشنبه آوا رو به مدرسه بردم. دیدن دختر من با موی تراشیده در میون بقیه شاگردا تماشائی بود. آوا بسوی من برگشت و برایم دست تکان داد. من هم دستی تکان دادم و لبخند زدم. در همین لحظه پسری از یک اتومبیل بیرون آمد و با صدای بلند آوا را

صدا کرد و گفت: آوا ، صبر کن تا من پیام. چیزی که باعث حیرت من شد دیدن سر بدون موی آن پسر بود. با خودم فکر کردم ،

پس موضوع اینه. خانمی که از آن اتومبیل بیرون آمده بود بدون آنکه خودش رو معرفی کنه گفت: دختر شما ، آوا ، واقعاً فوق العاده ست. و در ادامه گفت: پسری که داره با دختر شما میره پسر منه. او سرطان خون داره . زن مکث کرد تا صدای هق هق خودش رو

خفه کنه. در تمام ماه گذشته هریش نتونست به مدرسه بیاد. بر اثر عوارض جانبی شیمی درمانی تمام موهاشو از دست داده. نمی

خواست به مدرسه برگرده. آخه می ترسید هم کلاسی هاش بدون اینکه قصدی داشته باشن مسخره ش کنن. آوا هفته پیش اون رو دید و بهش قول داد که ترتیب مسئله اذیت کردن بچه ها رو بده. اما ، حتی فکرشو هم نمی کردم که اون موهای زیباشو فدای پسر

من کنه. آقا ، شما و همسرتون از بنده های محبوب خداوند هستین که دختری با چنین روح بزرگی دارین.

سر جایم خشک شده بودم. و ... شروع کردم به گریستن. فرشته کوچولوی من ، تو به من درس دادی که فهمیدم عشق واقعی یعنی چی.

خوشبخت ترین مردم در روی این کره خاکی کسانی نیستن که آنجور که می خوان زندگی می کنن .. آنها کسانی هستن که خواسته های خودشون رو بخاطر کسانی که دوستشون دارن تغییر میدن به این مسئله فکر کنین

داستان عقاب ...

عمر عقاب از همه پرندگان نوع خود درازتر است. عقاب می تواند تا ۷۰ سال زندگی کند ولی برای این که به این سن برسد باید تصمیم دشواری بگیرد.

زمانی که عقاب به ۴۰ سالگی می رسد:

چنگال های بلند و انعطاف پذیرش دیگر نمی تواند طعمه را گرفته و نگاه دارند.

نوک بلند و تیزش خمیده و کند می شود

شهبال های کهن سالش بر اثر کلفت شدن پرها به سینه اش می چسبند و پرواز برای عقاب دشوار می گردد.

در این هنگام ، عقاب تنها دو گزینه در پیش روی دارد. یا باید بمیرد و یا آن که فرایند دردناکی را که ۱۵۰ روز به درازا می کشد پذیرا گردد.

برای گذرانیدن این فرآیند ، عقاب باید به نوک کوهی که در آنجا آشیانه دارد پرواز کند

در آنجا عقاب نوکش را آن قدر به سنگ می کوبد تا نوکش از جای کنده شود.

پس از کنده شدن نوکش ، عقاب باید صبر کند تا نوک تازه ای در جای نوک کهنه رشد کند ، سپس باید چنگال هایش را از جای بر کند.

زمانی که به جای چنگال های کنده شده ، چنگال های تازه ای در آیند ، آن وقت عقاب شروع به کندن همه پرهای قدیمی اش می کند.

سرانجام ، پس از ۵ ماه عقاب پروازی را که تولد دوباره نام دارد ، آغاز کرده ... و ۳۰ سال دیگر زندگی می کند.

چرا این دگرگونی ضروری است؟

بیشتر وقت ها برای بقا ، ما باید فرایند دگرگونی را آغاز کنیم.

گاهی وقت ها باید از خاطرات قدیمی ، عادت های کهنه و سنت های گذشته رها شویم.

تنها زمانی که از سنگینی بارهای گذشته آزاد شویم میتوانیم از فرصت های زمان حال بهره مند گردیم.

توضیحی در مورد شمایل "فرورفتن عیسی در هاویه" که در صفحه اول آمده است

این شمایل فرورفتن مسیح به هاویه یعنی زندان مردگان یا جایگاه ناامیدی کامل ما را بعد از مرگش نشان می دهد. (متی ۵۳-۵۱/۲۷ و اول پطرس ۳/۱۹-۲۱) او درهای زندان مردگان را با صلیب خود درهم می شکند. او آدم و حوا را که نماینده تمام انسانها می باشند ملاقات می کند تا آنان را از ظلمات مرگ و گناه نجات داده و بسوی خود ، بسوی روشنائی خدائی بکشاند. در شمایل بیزانتینی دایره آبی سبزم که دور سر مسیح را احاطه کرده است بیانگر الوهیت او و لباس سفیدش نشانه جلال خدائی است (همانند لباسهای سفید در شمایل "تجلی").

در شمایل سنت ارمنی و سریانی مسیح ردای آبی الوهیت را بر جامه سرخ رنگ انسانیت و خاکی بودن پوشیده است.

در پائین شمایل ، در ظلمات هاویه ، میخ ها ، زنجیرها و همچنین درهای شکسته که نشانه پیروزی مسیح بر مرگ می باشند ، مشاهده می شوند.

چهره هائی که مسیح را احاطه می کنند بغیر از آدم و حوا که در حالی که از قبرهای خود بیرون می جهند به خوبی مشخص

هستند ، صالحان عهد عتیق می باشند. مثل داود ، سلیمان ، موسی ، الیاس و یحیی تعمیده دهنده ... آنان همراه با همه کسانی که

این صالحان نمادشان می باشند ، عبارت دیگر همراه با خود ما و تمام آنهایی که رستاخیز را می سرایند ، با خوشحالی از مسیح

استقبال می کنند.

اخبار و تقویم کلیسای

- جمعه ۲۰ فروردین ۸۹ = ۹ آوریل ۲۰۱۰، عید تمام شهدای مسیحیت، نماز این عید در کلیسای حضرت یوسف ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

- یکشنبه ۲۲ فروردین ۸۹ = ۱۱ آوریل ۲۰۱۰، دوم رستاخیز.

رساله: کولسیان فصل ۱ آیه ۱-۲۰

انجیل: یوحنا فصل ۲۰ آیه ۱۹-۳۱

- یکشنبه ۲۹ فروردین ۸۹ = ۱۸ آوریل ۲۰۱۰، سوم رستاخیز.

رساله: افسسیان فصل ۱ آیه ۱-۱۴

انجیل: یوحنا فصل ۱۴ آیه ۱-۱۴

- یکشنبه ۵ اردیبهشت ۸۹ = ۲۵ آوریل ۲۰۱۰، چهارم رستاخیز.

رساله: افسسیان فصل ۱ آیه ۱۵ الی فصل ۲ آیه ۱-۷

انجیل: یوحنا فصل ۱۶ آیه ۱۶-۳۳

- یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ۸۹ = ۲ می ۲۰۱۰، پنجم رستاخیز.

رساله: عبرانیان فصل ۱۰ آیه ۱۹-۳۶

انجیل: یوحنا فصل ۲۱ آیه ۱-۱۴

انسان ها به شیوه ی هندیان بر سطح زمین راه می روند.

با یک سبد در جلو و یک سبد در پشت.

در سبد جلو، صفات نیک خود را می گذاریم. در سبد پشتی، عیبهای خود را نگه می داریم. به

همین دلیل در طول روزهای زندگی خود، چشمان خود را بر صفات نیک خود می دوزیم و

فشارها را در سینه مان حبس می کنیم. در همین زمان بیرحمانه، در پشت سر همسفرمان

که پیش روی ما حرکت می کند، تمامی عیوب او را می بینیم.

بدین گونه است که درباره ی خود بهتر از او داوری می کنیم، بی آنکه بدانیم کسی که پشت

سر ما راه می رود به ما با همین شیوه می اندیشد.